

**Comparative Studies
in Jurisprudence,
Law, and Politics**

Explaining Manifest Contradiction with Islamic Sharia from the Perspective of Islamic Jurisprudence and Statutory Law

1. Ghasem Salmani: PhD Student of Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Faculty of Law, Islamic Azad University, Chalus, Iran
2. Parviz Zokaeiyan*: PhD in Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Faculty of Law, Islamic Azad University, Chalus, Iran. Email: Pzokaiyan59@gmail.com (Corresponding Author)
3. Beytollah Divsalar: PhD in Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Faculty of Law, Islamic Azad University, Chalus, Iran

ABSTRACT

In the Iranian legal system, the principle is that judgments issued by the relevant courts become final after the exhaustion of appellate procedures. Once the judgment attains finality, the ruling proceeds to the execution stage. However, there are exceptions where a final judgment may be revoked, and the execution process halted. Among these exceptions is the issuance of a judgment that is manifestly contradictory to Islamic Sharia, as reflected in Article 477 of the Code of Criminal Procedure. Given that Iran's legal system is derived from and influenced by Shi'a jurisprudence, no law should be enacted contrary to the definitive principles of jurisprudence. Consequently, judicial decisions, which by constitutional mandate must be based on statutory law, must not contradict fundamental jurisprudential principles. The enforcement mechanism for this issue involves the annulment of the judgment (even if finalized) and its return to the judicial process.

Keywords: *Manifest contradiction with Sharia, final judgment, Supreme Court, Article 477 of the Code of Criminal Procedure, Amendment to Article 18 of the Law on the Establishment of General and Revolutionary Courts.*

How to cite: Salmani, G., Zokaeiyan, P., & Divsalar, B. (2024). Explaining Manifest Contradiction with Islamic Sharia from the Perspective of Islamic Jurisprudence and Statutory Law. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(5), 129-139.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 November 2024
Revise Date: 12 December 2024
Accept Date: 23 December 2024
Publish Date: 31 December 2024



پژوهش‌هاک تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

تبیین خلاف بین شرع از منظر فقه اسلامی و حقوق موضوعه

۱. قاسم سلمانی: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران
۲. پرویز ذکائیان*: استادیار دکتری، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. پست الکترونیک: Pzokaiyan59@gmail.com (نویسنده مسئول)
۳. بیت الله دیوسالار: استادیار دکتری، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

چکیده

در نظام حقوقی ایران اصل بر این است که آرای صادرشده از محاکم مربوطه پس از طی شدن طرق اعتراضی، قطعی باشد و پس از قطعیت یافتن رأی، حکم وارد مرحله اجرای می‌شود. لیکن در برخی موارد استثنائاتی جود دارد که حکم قطعی شده، نقض گشته و روند اجرا متوقف می‌شود. از جمله این موارد اصدار حکم به صورت خلاف بین شرع است که در ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری منعکس شده است. از آنجاکه نظام حقوق ایران مأخوذ و متأثر از فقه تشیع است، بنابراین هیچ قانونی نباید برخلاف مسلمات فقهی وضع شود و به طریق اولی احکام قضایی (که به اقتضای قانون اساسی می‌بایست مستند به قوانین موضوعه باشند) نیز نمی‌توانند مابینتی به مسلمات فقهی داشته باشند. ضمانت اجرای این موضوع نقض حکم (هرچند قطعی شده باشد) و بازگشت آن به چرخه دادرسی است.

واژگان کلیدی: خلاف بین شرع، حکم قطعی شده، دیوان عالی کشور، ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری، قانون اصلاح ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب.

نحوه استناددهی: سلمانی، قاسم، ذکائیان، پرویز، و دیوسالار، بیت الله. (۱۴۰۳). تبیین خلاف بین شرع از منظر فقه اسلامی و حقوق موضوعه. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۱۲۹-۱۳۹، (۵)، ۱۲۹-۱۳۹.

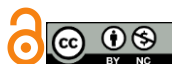
© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۴ آذر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۲ آذر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۳ دی ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱۰ دی ۱۴۰۳



در رویه‌ی قضایی اصل بر این است که آرای صادره از محاکم قطعی باشد؛ زیرا حکم صادرشده از هرکدام از محاکم شناخته‌شده در قانون، مادامی که قطعی نشده باشند، قابل اجرا نخواهند بود. باید توجه داشت که دادرسی چه کیفری و چه مدنی دارای دو مرحله‌ی عمده و مهم است. مرحله‌ی نخست همان فرآیند رسیدگی در دادگاه است. حسب مورد ممکن است این مرحله در یک فرآیند و در دادگاه‌های بدوی صورت بگیرد و یا امکان دارد در گام دوم یا سوم در مراجع تجدیدنظر یا دیوان عالی کشور به انجام رسد. قسم دوم دادرسی، فرآیند اجرای حکم می‌باشد. بدیهی است که حکم پس از اصدار از مرجع مربوطه و قطعیت یافتن، جهت اجرا، به دایره‌ی اجرای احکام فرستاده می‌شود. نکته‌ی مهم و قابل‌اعتنا این است که هر حکمی پس از قطعیت یافتن به دایره‌ی اجرای احکام ارسال می‌گردد. پس حکمی که قطعی شده است با اعتبار امر قضاوت شده (یا اعتبار امر مختومه)^۱ مواجه می‌شود (Rahmdel, 2016). پس از این مرحله فقط در موارد استثنایی، احتمال نقض رأی و بازگشت پرونده به جریان رسیدگی وجود دارد. این موارد استثنا را می‌توان در دودسته تقسیم نمود. دسته‌ی نخست آن قسم از دعاوی هستند که با اعتراض شخص ثالث روبرو شده و مجدداً به چرخه‌ی رسیدگی بازمی‌گردند. دسته‌ی دیگر پرونده‌هایی هستند که با صدور مجوز اعاده‌ی دادرسی از جانب محکمه‌ی ذیصلاح روند دادرسی را برای مرتبه‌ی دوم آغاز می‌کنند. موارد مجاز یا همان جهات اعاده‌ی دادرسی در ماده ۴۷۴ قانون آئین دادرسی مدنی برشمرده شده است. لیکن در مقاله‌ی حاضر محور موضوع در ارتباط با اعتراض شخص ثالث یا جهات اعاده‌ی دادرسی نیست؛ بنابراین از پرداختن به این موضوعات خودداری می‌گردد.

محور بحث در مقاله‌ی حاضر تجویز اعاده‌ی دادرسی به دلیل اصدار حکم برخلاف شرع است که در طول مباحث آتی بدان پرداخته می‌شود. این تجویز موضوع ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری می‌باشد و اوضاع و احوال خاصی بر آن حاکم است. لذا در پژوهش حاضر تلاش بر آن است که ابتدا چگونگی نقض حکم قطعی شده به دلیل تجویز اعاده‌ی دادرسی مندرج در ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری و سپس کیفیت رسیدگی مجدد به حکم نقض شده در معرض مطالعه قرار گیرد.

۱. نقض آرای قطعی محاکم (استثنایی بر اصل)

صاحب‌نظران علم حقوق بر این باور هستند که وضع قواعد حقوقی و قوانین مختلف به دنبال دستیابی به هدف تأمین آسایش و نظم عمومی و اجرای عدالت است.^۲ به یقین برای نیل به این هدف می‌بایست ابزارهای رسیدن به آن را نیز تعبیه نموده و مورد استفاده قرار داد. یکی از مهم‌ترین ابزارها برای برقراری نظم و آسایش عمومی و البته استقرار عدالت در جامعه، اجرای احکامی است که از محاکم صادر می‌شود. منطبق بر اصل ۱۵۹ قانون اساسی، دادگستری مرجع رسیدگی به تظلمات است؛ یعنی هر شخصی که مورد ستم قرار گرفته و بر این پندار باشد که حقی از وی ضایع گردیده، می‌تواند جهت دادخواهی به دادگستری رجوع نماید؛ بدیهی است که رجوع ذوالحقوق در زمینه‌های مختلف زمانی می‌تواند ثمربخش باشد که آرای که در راستای اجرای عدالت و برقراری نظم، از محاکم صادر می‌شود، به اجرا گذارده شده و محکوم چه در امور حقوقی و چه در امور کیفری به‌جزای عمل خویش برسد (البته فرض بر این است که در آرای صادره شده از دادگاه‌ها تأمین نظم و آسایش عمومی و تحقق عدالت و انصاف مرعی باشد). این مهم نیز می‌طلبد که حکم صادره از ضمانت اجرای کافی برخوردار باشد. از آنجاکه برخورداری از ضمانت اجرای کافی از مهم‌ترین الزامات اجرای دادنامه است، باید دید مفهوم اصطلاح ضمانت اجرا چیست؟ ضمانت

^۱ اعتبار امر مختومه به این معناست که پس از صدور حکم قطعی برای یک پرونده، مجدداً نمی‌توان برای آن پرونده و با همان اصحاب دعوی، طرح دعوی مجدد نمود

^۲ برای مطالعه بیشتر: (Katouzian, 2009)

در لغت به زمین‌گیری و اجرا به راندن معنا شده است (Dehkhoda, 1998) و در اصطلاح حقوقی ضمانت اجرا حمایت مراجع رسمی در اعمال قانون و عرف می‌باشد (Jafari Langroudi, 1999)؛ به طوری که برای اطمینان از اجرای هر قاعده‌ی حقوقی تدابیری نیاز است که بر اساس آن‌ها عکس‌العمل متناسبی در مورد تخلف از اجرای قواعد مزبور از سوی جامعه در نظر گرفته می‌شود که همین امر پشتوانه‌ی اجرای مقررات حقوقی می‌باشد (Baqerzadeh, 2003).

روشن است که یکی از وجوه برخورداری از ضمانت اجرای مؤثر برای آرای قضایی، قطعیت رأی است. به عبارت دیگر تا زمانی که رأی صادره قطعیت نیافته باشد، قابل اجرا نخواهد بود؛ بنابراین پس از صدور رأی، فرصت‌هایی برای محکوم در نظر گرفته شده که چنانچه بر این باور است که محکومیت وی برخلاف نظم و عدالت صورت پذیرفته، رأی صادره را در معرض پژوهش‌خواهی قرار دهد. این فرآیند در برخی آرا تا مرحله‌ی تجدیدنظرخواهی و در برخی دیگر تا مرحله‌ی فرجام‌خواهی ادامه می‌یابد، لیکن در نهایت رأی پس از گذراندن مراحل اعتراضی، قطعی شده و قابلیت اجرا می‌یابد.

مطالب بیان‌شده در سطور فوق روند معمولی و طبیعی یک پرونده از مرحله‌ی طرح ادعای اولیه (یعنی طرح دادخواست یا شکوائیه) تا زمان اجرای حکم است. لیکن در برخی موارد این روند طبیعی و سیر قانونی مضمحل گشته و دادنامه‌ی قطعی شده، نقض می‌گردد. به یقین این موارد در دسته‌ی امور استثنایی قرار می‌گیرند، زیرا اصل بر آن است که رأی صادرشده از یک دادگاه صالح پس از قطعی شدن، اعتبار امر قضاوت شده، بیاید و جهت اجرا به دایره‌ی اجرای احکام فرستاده شود. از جمله‌ی این موارد استثنای می‌توان به ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری اشاره نمود. این ماده اشعار می‌دارد: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند».

اصل بر قطعیت آرای صادره از محاکم است و در موارد استثنایی، دادنامه‌ی قطعی شده، نقض می‌گردد؛ بنابراین باید دید مفهوم اصطلاح «خلاف بین شرع» چیست که بنا بر تجویز ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی مدنی، می‌تواند موجبات نقض ردی و بازگرداندن پرونده به چرخه‌ی رسیدگی در یک مرجع تخصصی را فراهم آورد.

۲. مفهوم اصطلاح خلاف بین شرع در فقه و حقوق

منطبق بر اصل ۱۲ قانون اساسی مذهب رسمی کشور ایران، مذهب شیعه‌ی اثنی عشری است، لذا مسلم است که حقوق ایران متأثر از فقه تشیع بوده و می‌بایست قوانین کشور، بر اساس قواعد فقهی وضع گردد. بر همین مبنا در نظام حقوقی ایران صبغی فقهی به وضوح دیده می‌شود. این موضوع جایی بیشتر به چشم می‌آید که ضمانت اجرای این موضوع نیز بررسی شود. به عبارت دیگر نه تنها حقوق ایران فی‌نفسه تأثیر پذیرفته از فقه تشیع است، بلکه تشکیلاتی به نام شورای نگهبان سامان‌یافته که ناظر بر تصویب قوانین باشد و مقرراتی که برخلاف فقه تشیع شکل گرفته را مانعی گردد برای جعل.

به همین ترتیب که قوانین ایران نباید برخلاف شرع بوده و راهی به جز طریق فقه تشیع بپیماید، به طریق اولی احکام صادره از دادگاه‌ها نیز نباید برخلاف شرع باشند. اصل ۱۶۶ قانون اساسی در این زمینه اشعار می‌دارد: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد

که بر اساس آن حکم صادر شده است». این اصل می‌گوید دادگاه‌ها باید مستند به قانون رأی صادر نمایند، بنابراین از آنجا که قوانین بر اساس فقه تشیع و شرع اسلام جعل شده‌اند، پس احکام صادره از دادگاه‌ها نیز لزوماً می‌بایست در راستای شرع اسلامی باشد. اصل ۱۶۷ نیز می‌گوید: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه‌ی سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد». این اصل به روشنی می‌گوید که قضات موظف هستند پس از قوانین احکام خود را با استناد به منابع فقهی صادر نمایند.

حال چنانچه حکم یک دادگاه برخلاف قواعد فقهی و شرعی صادر گردد، ضمانت اجرای آن چیست؟ در پاسخ باید اشعار داشت، منطبق بر ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری، حکم صادر شده برخلاف قواعد شرعی، نقض شده و برای رسیدگی مجدد برای شعب خاصی که در دیوان عالی کشور برای این امر در نظر گرفته شده، ارسال می‌گردد. در سطور فوق بیان شد که اصل بر لازم‌الاجرا بودن آرای محاکم است، بنابراین نقض رأی صادر شده برخلاف شرع، حرکت در مسیر عکس اصل بوده و این ضمانت اجرای محافظ از احکام اسلامی در آرای صادر شده از دادگاه‌ها است. حال باید دید خلاف بین شرع چیست و کدام آرای متصف به این صفت می‌شوند؟ در ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری صرفاً مقرر شده که صدور حکمی که خلاف بین شرع باشد، مجوزی برای اعاده‌ی دادرسی است؛ لیکن معیار و محکی برای این امر بیان نکرده و مشخص نیست که منظور از عبارت «خلاف بین شرع» در ماده‌ی یاد شده چیست.

تبصره‌ی اول ماده‌ی واحده‌ی قانون اصلاح ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در ارتباط با تعیین معیار و محک تشخیص خلاف بین شرع چنین اشعار می‌دارد: «مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود». برای اینکه بتوان به درستی به محک بیان شده در این تبصره پی برد و مفهوم خلاف بین شرع را به درستی دریافت بهتر است ابتدا مفهوم دو اصطلاح «مسلمات فقهی» و «فقیه» مورد بررسی قرار گیرد.

عبارت «مسلمات فقهی» از دو لفظ تشکیل شده است. در تعریف لفظ مسلمات این گونه بیان شده: «مسلمات، یکی از اصطلاحات به کار رفته در علم منطق بوده و به معنای قضایای مورد پذیرش یا التزام مجیب در صناعت جدل است» (Allameh Hilli, 2005). درجایی دیگر گفته شده: «مسلمات ناظر به قضایایی است که در صناعت جدل به کار می‌رود و مراد از آن قضایایی است که مجیب^۱ آن را مسلم دانسته و به آن ملتزم شده است (چه در واقع صادق باشند، چه کاذب و چه مشکوک)؛ آنگاه آن‌ها از سوی سائل^۲ در حجتی که بر ابطال رأی مجیب تألیف شده است، به کار گرفته شوند. به دیگر بیان، قضایایی است که در جدل از سوی سائل برای محکوم کردن و افحام مجیب (اگر معاند باشد) یا ارشاد و افهامش (اگر مسترشد باشد و آمادگی لازم برای درک برهان و فهم آن را نداشته باشد) اخذ می‌گردد» (Sadr al-Din Shirazi, 1983). در یک بیان ساده‌تر باید اذعان داشت منظور از مسلمات، آن سخنی است که در مقام جدل به کار می‌رود و از قطعیت برخوردار است به نحوی که شخص مخاطب را به اقناع وجدان جهت پذیرش مطلب می‌رساند؛ بنابراین در خصوص مفهوم اصطلاح «مسلمات فقهی» باید اذعان داشت آن دسته از احکام شرعی است که در وجوب یا حرمت آن قطعیتی غیرقابل انکار وجود داشته باشد و متشرعین در پذیرش آن حکم تردیدی نداشته باشند. لذا منظور از به کار بردن این اصطلاح در متن قانون، آن است که احکام صادره نباید با آن قواعد فقهی که در قطعیت آن تردیدی وجود ندارد، مغایر باشد.

^۱ یعنی مخاطب کلام

^۲ یعنی کسی که سؤال می‌پرسد

اصطلاح دیگری که در ارتباط با تبصره‌ی اول ماده‌ی واحده‌ی مذکور می‌بایست به مطالعه‌ی آن پرداخت، اصطلاح «فقیه» است. به‌واقع در تبصره‌ی ماده‌ی واحده‌ی اشاره‌شده، نظر فقها به‌عنوان معیاری برای ارزیابی مسلمات فقهی، معرفی شده است. اینک باید دید منظور از فقیه چیست که از منظر قانونی مقام تشخیص‌دهنده‌ی قواعد قطعی شرعی می‌باشد. در تعریف فقیه این‌گونه بیان شده: «فقیه از واژه فقه مشتق شده است و فقه در لغت، به معنای دانستن و فهمیدن است؛ اما فقیه در اصطلاح علوم اسلامی، به معنای مجتهد و متخصص در علم فقه به‌کاررفته است؛ بنابراین، فقیه به کسی می‌گویند که قادر به استنباط احکام شرعی فرعی از منابع فقه اسلامی که عبارت‌اند از قرآن، سنت، اجماع و عقل باشد» (Shabkhiz, 2013)؛ بنابراین باید با این دید به مسئله نگریست که فقیه شخصی است که بر قواعد فقهی و احکام شرعی تسلط کافی دارد و می‌تواند با تکیه بر دانش و تسلط خویش احکام قطعی فقهی را تشخیص دهد.

نکته‌ای که نباید از آن غفلت ورزید این است که قواعد فقهی، احکامی قابل تفسیر هستند، یعنی مکن است نظرات فقهای مختلف در یک حکم واحد یکسان نباشد. به‌عبارت‌دیگر همواره این احتمال وجود دارد که برخی فقها یک مسئله را از مسلمات فقهی به شمار آورند و در مقابل برخی دیگر قضیه‌ی موردنظر را از دسته‌ی مسلمات فقهی بشمارند. لذا در این ارتباط تبصره‌ی ماده‌ی واحده‌ی مورد اشاره نظر مشهور فقها یا ولی فقیه را فصل الخطاب قرار داده است. «مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع‌الشرایط است نه هر کس که فقه خوانده باشد. فقیه جامع‌الشرایط باید سه ویژگی داشته باشد؛ «اجتهاد مطلق»، «عدالت مطلق» و «قدرت مدیریت و استعداد رهبری»؛ یعنی از سویی باید صدر و ساقه‌ی اسلام را به‌طور عمیق و با استدلال و استنباط بشناسد و از سوی دیگر در تمام زمینه‌ها حدود و ضوابط الهی را رعایت کند و از هیچ‌یک تخلفی و تخلف ننماید و از سوی سوم استعداد و توانائی مدیریت و کشورداری و لوازم آن را واجد باشد» (Javadi Amoli, 1999). با توجه به ویژگی‌ها و استعدادهای ولی فقیه در صورت حصول اختلاف میان فقها در خصوص مسلمات فقهی، رأی ولی فقیه مشخص‌کننده کیفیت موضوع می‌باشد که در قانون نیز بدان اشاره شده است.

اینک در خصوص جمع‌بندی مطالب این مبحث باید اشعار داشت، خلاف بین شرع، آن موضوعی است که برخلاف مسلمات فقهی (طبق تعریفی که در سطور فوق بدان اشاره شد) باشد و مقام تشخیص‌دهنده‌ی این موضوع هم فقها هستند به همان کیفیتی که بحث گردید.

۳. تفاوت در معنای خلاف بین شرع و خلاف شرع بین

چه تفاوتی میان اصطلاح «خلاف بین شرع» موضوع ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و «خلاف شرع بین» موضوع ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری وجود دارد؟ شاید در ابتدای امر این دو اصطلاح مترادف به نظر بیایند ولی با بررسی و استدلال در ذیل تفاوت این دو اصطلاح تعریف و روشن خواهد شد.

از زمان تدوین قانون آیین دادرسی کیفری این اصطلاح به صورتی مختصر و بدون توضیح نوشته شد که شاید غالب حقوقدانان هم از این اصطلاح عبور کرده و تنها لغت «شرع بین» را معلول اشتباه و یا فراموشی قانون‌گذار در نوشتن آن استنباط کرده باشند، لیکن به نظر می‌رسد تغییر این اصطلاح کاملاً هوشمندانه و با تفکری دقیق و فقهی صورت گرفته باشد. در انتهای ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب آمده است: ... در مورد آرای قطعی، جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به‌نحوی که در قوانین مربوط مقرر است نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود مگر اینکه رأی، خلاف بین قانون یا شرع باشد که در آن صورت به درخواست محکوم‌علیه (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری) و یا دادستان مربوط (در امور کیفری) ممکن است مورد تجدیدنظر واقع شود.

تبصره‌ی ۱: مراد از خلاف بین این است که رأی برخلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مُسَلّمات فقه باشد.
 تبصره‌ی ۲: درخواست تجدیدنظر نسبت به آراء قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رأی در مرحله‌ی نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد، باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که «شعبه تشخیص» نامیده می‌شود تقدیم گردد. شعبه تشخیص از پنج نفر از قضات دیوان مذکور به انتخاب رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌شود. در صورتی که شعبه‌ی تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید، رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می‌نماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند، قرار رد درخواست تجدیدنظرخواهی را صادر خواهد نمود. تصمیمات یادشده‌ی شعبه‌ی تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض است. مگر آنکه رئیس قوه‌ی قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد.

ملاحظه می‌شود که به صراحت قانون‌گذار با جمع اصطلاح به کار برده شده در ذیل ماده و تبصره‌ی اوّل نتیجه آن می‌شود که خلاف بین شرع یعنی خلاف مسلمات فقهی و خلاف بین قانون یعنی خلاف نص صریح قانون و اگر به تنهایی خلاف بین به کار رود طبق تبصره اوّل خلاف نص صریح قانون و مسلمات فقهی می‌باشد که در این قانون تجدیدنظرخواهی یا به عبارت دقیق‌تر اعاده‌ی دادرسی از طریق دیوان عالی کشور و رئیس قوه‌ی قضائیه بدین نحو بوده که ابتدا شعب تشخیص مستقلاً در صورت اعتراض پرونده را هم از جهت خلاف بین شرع و هم خلاف بین قانون می‌توانسته مورد رسیدگی قرار داده و رأی (چه ماهوی و چه شکلی) صادر نماید و اعتراض به آن فقط از طریق رئیس قوه‌ی قضائیه صرفاً از جهت خلاف بین شرع امکان‌پذیر بوده و دیگر رئیس قوه‌ی قضائیه حق بررسی از جهت خلاف بین قانون را نمی‌داشت (و همچنان ندارد) با این توضیح که در اینجا اصطلاح درست به کار برده نشده از یک سو در تبصره اوّل خلاف بین را در هر دو جهت به کار گرفته و از سوی دیگر صرفاً با اضافه کردن قید شرع با جمع آن را تخصیص زده است.

در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری آمده است: «... در صورتی که رئیس قوه‌ی قضائیه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده‌ی دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه‌ی قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند».

طبق این ماده اعتراض فوق‌العاده یا همان اعاده‌ی دادرسی از طریق رئیس قوه‌ی قضائیه دیگر فقط از جهت مخالفت رأی با خلاف مسلمات فقهی امکان‌پذیر می‌باشد و قانون‌گذار به خاطر تعریفی که سابقاً از خلاف بین ارائه داده و معنی دقیق لغت را فقهی در نظر گرفته و تغییری در معنی ایجاد نکند و اشتباه گذشته در لغت خلاف بین شرع اصلاح نماید به ناچار با جابه‌جایی کلمه آن را به خلاف شرع بین تغییر داده تا تعریف جدید هم از کلمه ارائه و هم همان‌طور که ذکر شد جهت این طریق اعتراض را تنها از نظر مخالفت با شرع و مسلمات فقهی قرار دهد.

۴. نمونه‌ی رأی

در این مبحث تلاش می‌شود یک نمونه رأی که به دلیل متصف بودن به وصف خلاف بین شرع، نقض گردیده مورد مطالعه قرار گیرد.^۱ شماره‌ی دادنامه‌ی قطعی ۹۰۰۹۹۸۲۱۵۲۹۰۰۷۹۷

^۱ اخذ شده از سامانه‌ی ملی ارای قضایی به نشانی <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/34496> مورخ ۱۴۰۲/۰۵/۱۹.

۱.۴. جریان پرونده

محتویات پرونده حاکی است آقای الف. الف.ش. در تاریخ ۱۳۹۰/۰۸/۲۹ شکایتی علیه آقای م. الف.ش. دایر به ممانعت از حق به نحو جلوگیری از ورود شاکی به مغازه‌ی نانوايي اشتراکی، به دادسرای ناحیه ۴ تهران تقدیم و داسرا پرونده را با صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست به دادگاه ارسال نموده است. شعبه‌ی ۱۰۷۸ دادگاه عمومی (جزایی) تهران پس از رسیدگی به موضوع، حکم برائت متهم را صادر کرده است. با تجدیدنظرخواهی احد از وکلای شاکی، شعبه‌ی ۴۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شرح رأی مذکور با نقض رأی برائت، متهم را به پرداخت سی میلیون ریال جزای نقدی و رفع ممانعت از حق، محکوم نموده است. آقای رئیس کل دادگستری استان تهران بر اساس گزارش قضائی مربوطه چون رسیدگی دادگاه تجدیدنظر خارج از مهلت قانونی بوده آن را خلاف بین شرع دانسته و درنهایت، رئیس محترم قوه قضائیه بر اساس گزارش پیوست، رأی موضوع دادخواهی را خلاف بین شرع دانسته و به استناد مواد ۴۷۷ و ۴۷۸ قانون آئین دادرسی کیفری، ضمن موافقت با تجویز اعاده‌ی دادرسی و توقف اجرای حکم، مقرر نموده پرونده برای رسیدگی در شعب خاص، به دیوان عالی کشور ارسال شود. با ارسال پرونده به دیوان عالی کشور به شعبه‌ی ۱۳ ارجاع و این شعبه به موجب تصمیم مورخه ۱۳۹۵/۰۵/۱۶ در اجرای ماده‌ی ۴۷۷ یادشده، رأی را نقض نموده تا پس از رسیدگی، رأی مقتضی صادر شود. اینک گزارش که توسط عضو ممیز تنظیم شده تقدیم ریاست محترم شعبه می‌شود. هیئت شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید. پس از قرائت گزارش آقای علی‌اکبر بنائی راد عضو ممیز و اوراق پرونده و نظریه‌ی کتبی آقای بلاغی دادیار دادسرای دیوان عالی کشور اجمالاً مبنی بر درخواست رسیدگی و صدور رأی قانونی دارم. در خصوص دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۴۳۰۱۱۲۵ مورخه ۱۳۹۱/۱۰/۱۹ صادره از شعبه ۴۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران مورد اعاده‌ی دادرسی خواسته مشاوره نموده چنین رأی می‌دهد:

۲.۴. رأی شعبه دیوان عالی کشور

با توجه به برگ ۱۶۸ پرونده رأی دادگاه بدوی در تاریخ ۱۳۹۱/۰۲/۲۷ به وکلای شاکی ابلاغ قانونی شده و آقای ر. الف. ب.، احد از وکلای وی در تاریخ ۱۳۹۱/۰۴/۲۸ نسبت به رأی برائت تجدیدنظرخواهی نموده است با توجه به مهلت بیست‌روزه جهت تجدیدنظرخواهی، تجدیدنظرخواهی وی خارج از مهلت قانونی می‌باشد و به فرض ابلاغ واقعی در دفتر دادگاه بعد از تاریخ ابلاغ قانونی یادشده، این ابلاغ با عنایت به صحیح بودن ابلاغ مورخه ۱۳۹۱/۰۲/۲۷ نمی‌تواند منشأ ابتدای مهلت تجدیدنظرخواهی باشد رسیدگی دادگاه تجدیدنظر خارج از مهلت قانونی تجدیدنظرخواهی به لحاظ امره بودن قواعد آئین دادرسی کیفری، خلاف می‌باشد. لهذا اعلام ریاست محترم قوه‌ی قضائیه مبنی برخلاف بین شرع بودن دادنامه‌ی مذکور صادره از شعبه‌ی ۴۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، صائب است و این شعبه به موجب تصمیم مورخ ۱۳۹۵/۰۵/۱۶ آن را در اجرای ماده‌ی ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری نقض نموده است؛ بنابراین به استناد مادتين ۴۳۱ و ۴۴۰ قانون مذکور چون تجدیدنظرخواهی آقای ر. الف. ب.، احد از وکلای شاکی خارج از مهلت قانونی بیست‌روزه می‌باشد رد می‌گردد. این رأی قطعی است.

شعبه سیزدهم دیوان عالی کشور - رئیس شعبه و عضو معاون

علی اصغر باغانی - علی اکبر بنائی راد

۳.۴. استنتاج از نمونه رأی

چنانکه ملاحظه می‌گردد در این نمونه رأی، دادنامه‌ی صادره از مرجع تجدیدنظر که قطعیت یافته است، به استناد خلاف بین شرع بودن نقض و مجدداً مورد رسیدگی قرار گرفته و حکم مقتضی صادر شده است. خلاف بین شرع در دادنامه‌ی مورد مطالعه این است که خارج از مهلت اعتراض صورت گرفته. البته بیشتر به نظر می‌رسد این مورد خلاف بین قانون باشد زیرا قواعد آمره در مورد مواعد اعتراض را نقض نموده، لیکن علی‌ایه‌الحال یک دادنامه‌ی قطعی شده به استناد خلاف بین شرع بودن نقض شده است.

نتیجه‌گیری

آنچه از مطالعات صورت گرفته در این مقاله به دست می‌آید این است که نقض یک حکم قطعی شده و توقف اجرای آن استثنایی بر اصل است که فقط در موارد خاص رخ می‌دهد. یکی از این موارد خاص صدور حکم برخلاف مسلمات فقهی است. از آنجاکه حقوق ایران متأثر از فقه تشیع می‌باشد، بنابراین قانون‌گذار اساسی هم در رابطه با تصویب قوانین و هم در زمینه‌ی اصدار احکام قضایی تلاش در محافظت از قواعد فقهی داشته‌اند. در خصوص قوانین، شورای نگهبان وظیفه‌ی پاسداری از قواعد فقهی در جعل قانون را به عهده دارد و در خصوص احکام صادره از محاکم نیز رئیس قوه‌ی قضایی مقامی است که با تجویز اعاده‌ی دادرسی احکامی که برخلاف بین شرع باشد را جهت نقض و رسیدگی مجدد به شعب خاصی که برای این منظور در دیوان عالی کشور در نظر گرفته شده ارسال می‌نماید. خلاف بین شرع به معنای عدول از مسلمات فقهی است که وظیفه‌ی تشخیص این امر به فقها و در رأس آن‌ها به ولی فقیه واگذار شده است.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The Iranian legal framework, deeply rooted in the principles of Shi'a jurisprudence, establishes a legal tradition where finality in court judgments is generally preserved after appellate procedures. However, exceptions exist, one of which pertains to judgments contradicting Islamic Sharia, as delineated in Article 477 of the Code of Criminal Procedure. This article empowers the judiciary to revoke such final judgments, facilitating their reconsideration and possible annulment. The interplay between statutory law and Islamic jurisprudence, integral to Iran's legal system, demands rigorous examination to ensure that judicial outcomes do not diverge from the jurisprudential tenets shaping the nation's legal landscape.

The principle of finality in judgments is fundamental to maintaining judicial integrity and public trust in legal institutions. Article 159 of the Iranian Constitution underscores the judiciary's role as the ultimate recourse for grievances, affirming that court-issued rulings should ideally reflect justice

and societal order. In instances where verdicts fail to align with these objectives, mechanisms such as appellate reviews and retrials ensure corrective justice. According to Dehkhoda (1998), enforcement mechanisms must prioritize justice, and Jafari Langroudi (1999) emphasizes the legal imperative to adhere to structured norms for resolving disputes (Dehkhoda, 1998; Jafari Langroudi, 1999). Yet, Article 477 uniquely positions itself as a safeguard against any judicial outcome that might contravene established jurisprudential doctrines.

The core contention addressed by Article 477 revolves around "manifest contradiction with Sharia," which mandates the judiciary to annul judgments inconsistent with definitive Islamic legal principles. The procedural application of this statute entails a specialized review by Supreme Court-designated branches, as detailed in the procedural clarifications provided by Baqerzadeh (2003). This dual alignment with statutory and Sharia law forms the basis for judicial intervention in cases of clear conflict (Baqerzadeh, 2003). The jurisprudential rationale is further substantiated by Katouzian (2009), who asserts that legal systems must balance statutory mandates with ethical obligations rooted in societal and religious contexts (Katouzian, 2009).

A critical analysis of the term "manifest contradiction with Sharia" reveals its profound reliance on the interpretation of unequivocal jurisprudential tenets, known as "Musallamat Fiqhiyya." Sadr al-Din Shirazi (1983) elucidates that these principles encompass judicial norms universally recognized within the Shi'a tradition, devoid of interpretive contention. Furthermore, Javadi Amoli (1999) articulates that the guardian jurist, as the embodiment of Islamic jurisprudence, serves as the ultimate arbiter in matters of religious and legal alignment, ensuring congruence between statutory enactments and doctrinal imperatives (Javadi Amoli, 1999).

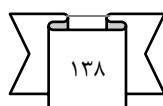
Practical implications of Article 477 are illustrated through case studies, such as the one involving a commercial dispute adjudicated under procedural irregularities. The Supreme Court's intervention, premised on the judgment's inconsistency with procedural norms and its potential Sharia violation, underscores the judiciary's proactive role in rectifying deviations. The procedural nuances, as outlined by Rahmdel (2016), demonstrate the judiciary's commitment to upholding both statutory precision and jurisprudential fidelity. This dual accountability ensures that legal outcomes resonate with both the procedural framework and the ethical-moral ethos mandated by Islamic law (Rahmdel, 2016).

The extended scope of judicial reviews facilitated under Article 477 amplifies the role of jurisprudential oversight in fostering legal equity. While the procedural clarity offered by Shabkhiz (2013) advocates for a balanced application of judicial discretion, the ultimate determination of jurisprudential contradictions rests with the Supreme Leader and designated jurists. Such an approach consolidates the judiciary's dual allegiance to statutory precision and the broader ethical objectives intrinsic to Islamic governance (Shabkhiz, 2013).

In conclusion, Article 477 represents a pivotal legal mechanism ensuring that judicial outcomes remain consistent with Iran's legal and religious heritage. The balance between upholding final judgments and accommodating exceptions for jurisprudential contradictions exemplifies the intricate interplay of law, ethics, and societal order. As illustrated by the case precedents and doctrinal analyses, the judiciary's reliance on jurisprudential oversight and procedural integrity ensures that legal outcomes align with both statutory mandates and the ethical imperatives underpinning Islamic governance.

References

Allameh Hilli, H. i. Y. (2005). *Al-Jawhar al-Nadhid fi Sharh Mantiq al-Tajrid*. Bidar Publications.



- Baqerzadeh, M. R. (2003). *Enforcement Mechanisms of International Peace and Security*. Imam Khomeini Educational and Research Institute Publications.
- Dehkoda, A. A. (1998). *Lexicon*. Ganj-e Danesh.
- Jafari Langroudi, M. J. (1999). *Legal Terminology*. Ganj-e Danesh.
- Javadi Amoli, A. (1999). *Guardianship of the Jurist: Guardianship, Jurisprudence, and Justice*. Esra Publications Center.
- Katouzian, N. (2009). *Introduction to the Science of Law*. Sherkat-e Sahami Enteshar.
- Rahmdel, M. (2016). Res Judicata. *Judicial Procedure Semi-Annual (Criminal Law)*(1).
- Sadr al-Din Shirazi, M. i. I. (1983). *Modern Logic Including "Al-Lama'at al-Mashriqiyyah fi al-Funun al-Mantiqiyyah"*. Agah Publications.
- Shabkhiz, M. R. (2013). *University Principles of Jurisprudence*. Ava Publications.